



مادر امام عصر (عج)

مادر امام عصر (عج)، ص: 1

سخن ناشر

باسمه تعالی

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جام عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد.

در این خصوص، دستیابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آن‌ها در حیات انسانی، ضروری احساس می‌شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمان دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج

مادر امام عصر (عج)، ص: 2

ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله: و سیراب گشتن از این چشم پرفیض باز نموده است.

امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت: بیش از پیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدس سیراب گردیم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب الهنا و طيب نفوسنا ابي القاسم محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

مادر امام عصر (عج)، ص: 3

روایتگر ماجرای ولادت امام (عج)

درس‌ها، عبرت‌ها و پندهایی در ماجرای ولادت وجود مبارك امام دوازدهم (عج) هست که توجه به آن درس‌ها، پندها و عبرت‌ها، می‌تواند برای هر انسان خواستار کرامت، فضیلت و سعادت مفید باشد.

روایتگر قسمتی از این ماجرا و کسی که در آن نقش مهمی ایفا می‌کند، مرد معتبری است به نام بُشَر بن سلیمان که عالم بزرگ، محدث خبیر و انسان مطمئن که بزرگان دین ما از او به عنوان صدوق یاد کرده‌اند، در هزار و چند سال قبل، در عصر غیبت صغری و در کتاب پر قیمت «الغیبه»، این روایت را از او نقل فرموده است.

بشر بن سلیمان، از فرزندان ابویوب انصاری است؛ این انسان بزرگوار در زمانی که رسول خدا (ص) از مکه به مدینه هجرت کرد و در قریه قبا پیاده شد و چند روزی را منتظر ورود اهل بیتشان و

مادر امام عصر (عج)، ص: 4

امیرمؤمن (ع) شد، در آن چند روز، ابویوب این مسجد با عظمت قبا را با بنایی و زحمات خود به پا

مادر امام عصر (عج)، ص: 5

کرد، مسجدی که خداوند متعال در سوره مبارکه توبه، این آیه را درباره آن نازل کرد: «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ.» «1» در این مسجد، مردانی برای عبادت می‌آیند که عاشق طهارت همه‌جانبه هستند و خداوند هم عاشق مردم پاک است. آن چند روزی که رسول الله (ص) در

روستای قبا به سر می برد، افراد زیادی از مردم مدینه به محضر حضرت مشرف می شدند و درخواست می کردند که به محض این که حضرت (ص) به مدینه آمد، به خانه آنها نزول اجلال کند. پیغمبر (ص) جواب مردم را نمی داد که من به خانه شما می آیم یا نمی آیم. تا این که روزی که پیغمبر وارد مدینه شد، فرمود: راه را بر شتر من باز بگذارید. این شتر در هر خانه ای که زانو زد، من به آن خانه وارد می شوم. شتر پیغمبر (ص) کنار

(1) 1. توبه: 108: مسجدی که از روز اول پایه، ریشه و اساسش بر تقوا بناگذاری شده، سزاوار است که در چنین مسجدی به عبادت برخیزید.

مادر امام عصر (عج)، ص: 6

درب خانه ابویوب انصاری زانو به زمین زد. در ابتدای ورود پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) به مدینه، آن جا برای حضرت، محلّ زندگی، عبادت، مناجات و تبلیغ دین شد. این نشان می دهد که خانه پاك و صاحبخانه پاك، مورد توجه خدا، پیغمبر و امام معصوم است؛ چنان که وقتی حضرت رضا (ع) وارد نیشابور شد، در آن روزگاری که شهر نیشابور شهر فوق العاده آبادی بود، هر يك از مردم نیشابور اصرار داشتند که حضرت (ع) به خانه آنها بیاید؛ ولی ایشان مانند جدّ بزرگوارش، پیغمبر اسلام (ص)، به مردم فرمود که مرکب من را آزاد بگذارید تا کنار درب هر خانه ای که زانو زد، تا زمانی که من در نیشابورم، محلّ اقامت در همان خانه باشد. مردم هم راه را برای مرکب حضرت باز گذاشتند، و مرکب آمد در يك محله قدیمی فقیرنشین نیشابور و کنار درب منزل پیرزنی زانو زد. تا زمانی که امام (ع) در نیشابور اقامت داشت، در خانه همین پیرزن بود. برای خدا، انبیاء و ائمه، مرد یا زن، فقیر یا غنی، مطرح نیست. آنچه در پیشگاه مقدس پروردگار ارزش دارد، همین پاکی و

مادر امام عصر (عج)، ص: 7

طهارتی است که در قرآن کریم مطرح است؛ پاکی دل، پاکی اخلاق، پاکی عمل و پاکی مال.

هر کسی که پوشیده به این چهار پاکی و این چهار طهارت باشد، نظر پروردگار، نظر انبیاء، نظر ائمه طاهرين: به اوست، هر چند پیغمبر (ص) و یا امام غایب باشند، ولی آن شخص و آن خانه، مورد توجه معنوی پیغمبر و امام است؛ به عبارت بهتر می شود گفت که این شخص و خانه او، محلّ طلوع نور پیغمبر و امام است؛ قلب او، محلّ طلوع امام است؛ خانه او محلّ طلوع نور امام است؛ این خانه همان خانه‌ای است که در روایات بسیار مهم ما وارد شده که شب‌ها این خانه‌ها برای ملائکه آسمان‌ها می درخشند، به مانند پر نورترین ستاره‌ای که برای مردم روی زمین، می درخشد «1»، و این نور همان نور پاکی و نور طهارت است.

طهارت خانه، منوط به طهارت مال و طهارت مواد خانه، از حرام است، و طهارت انسان، منوط به طهارت قلب، اخلاق و عمل او، از زشتی‌های مربوط به هر يك از آنها است.

(1) .. شیخ کلینی، کافی، ج 2، ص 610.

مادر امام عصر (عج)، ص: 8

این طهارت، عامل محبوبیت است: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ.» در سوره بقره در آیه دویست و بیست و دو، همین معنا را داریم: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.»

این بشر بن سلیمان، از فرزندان چنین انسان پاکی است که هم خودش مورد نظر پیغمبر بود و هم خانه‌اش؛ یعنی خانه‌اش هم با طهارت بود. این طهارت آثارش را در نسل انسان هم ظاهر می کند، و امام باقر (ع) می فرماید: «كَسَبَ الْحُرَّامَ يَبِيئُ فِي الدُّرَّةِ.» «1»

دستور امام هادی (ع) برای خرید کنیزی ویژه

بشر بن سلیمان که پاکی را از جدش ابویوب انصاری به ارث برده، در این روایت می گوید: من در خانه بودم که درب را زدند. خودم دم درب

(1) 2. کافی، ج 5، ص 125: کسب حرام در نسل انسان هم خودش را آشکار و ظاهر می کند.

مادر امام عصر(عج)، ص: 9

آمدم و آن را باز کردم. دیدم خادم وجود مبارك حضرت هادی، امام علی نقی، امام دهم (ع)، است.

مادر امام عصر(عج)، ص: 10

او به من گفت: بشر! حضرت هادی (ع) شما را خواسته است. گفتم: سمعاً و طاعاً. آدم پاك، مطیع منابع فیض است و آدم ناپاك، از منابع فیض اطاعت ندارد. ناپاکی که موجب می شود او اطاعت نداشته باشد، کبر و خودبینی او است. حجاب تکبر و استکبار نمی گذارد که انسان به اطاعت از خدا، انبیاء و ائمه طاهرین برخیزد: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». «1» کبر، آلودگی است؛ کبر ناپاکی است و مانع اطاعت از خدا، انبیاء و ائمه طاهرین: می باشد.

بشر در ادامه می گوید: به محض این که کافور خادم به من اعلام کرد، وجود مبارك امام هادی (ع) شما را می خواهد، من دوان دوان رفتم که به حضور حضرت برسم. خدمت حضرت نشستم و امام (ع) به من فرمود: محبت خانواده ما در قلوب شما و پدران شما بوده است. عجیب است که حضرت (ع) فرمود که این محبت را فرزندان این خانواده، از پدرانشان به ارث برده اند. معلوم می شود

(1) 1. بقره: 34.

مادر امام عصر(عج)، ص: 11

که معنویات هم به ارث برده می‌شود. اگر من معنویت داشته باشم، آن معنویت تا حدی به فرزندان من به ارث می‌رسد. اگر من فاقد معنویت باشم، فرزندان من هم از من ارث معنوی نمی‌برند، مگر این که خداوند متعال به علتی عنایتی به من فرماید و قلم ظرف معنویت بشود. حالا ممکن است یا در برخورد با استاد الهی، یا در برخورد با یک دوست الهی، یا در برخورد با یک کتاب، و یا در برخورد با یک حادثه که شاید هم به چشم نیاید، برای ما چنین اتفاقی بیافتد. ما درباره حضرت سیدالشهداء (ع) همین معنای ارث را در زیارت وارث می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ.»

مادر امام عصر(عج)، ص: 12

به راستی، امام حسین (ع) چه چیزی از انبیای گذشته ارث برده؟ حضرت اباعبدالله الحسین (ع) تمام معنویات انبیای خدا را به ارث برده است. این ارث، ارث مالی نیست. همان‌طوری که پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید، این قرآن ارث من است، و بعد هم بیان می‌کند که چه کسانی این قرآن را به ارث می‌برند: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا.»

«1» کسی که قرآن را از خدا به ارث ببرد، به کجا می‌رسد؟ به مقام قرب و مقام لقا.

معلوم می‌شود محبت و ولایت اهل بیت: و پیغمبر عظیم‌الشان اسلام (ص) ارثی معنوی است که بر پدران و مادران واجب شرعی و اخلاقی می‌باشد که این محبت و مودت را به فرزندان‌شان منتقل کنند. آن‌ها باید بکوشند که فقط خانه به ارث نگذارند؛ فقط مال و پول به ارث نگذارند. بالاترین ارثی که

(1) 1. فاطر: 32: ما این قرآن مجید را به ارث دادیم به کسانی که بنده انتخاب شد ما بودند.

مادر امام عصر(عج)، ص: 13

از يك پدر یا مادر برای فرزندان‌ش می‌تواند بماند، مودت و محبت پیغمبر (ص) و اهل بیت: است. این

مادر امام عصر(عج)، ص: 14

وظیفه پدران و مادران است که فرزندانشان را با این مجالس آشنا کنند؛ با قرآن کریم آشنا کنند؛ گاهی خودشان بنشینند و با فرزندانشان درباره این که پیغمبر (ص) و اهل بیت؛ کشتی نجات در دنیا و آخرت هستند، صحبت کنند تا به تدریج این مودت و محبت به ارث داده بشود و دل، جان، مشاعر و سینه فرزندان از شربت بی نظیر مودت و محبت اهل بیت: پر شود. این سخن را امام هادی (ع) به بشر بن سلیمان فرمود که شما از گذشتگان مودت و محبت ما را گرفتید و از آنها به ارث بردید. بعد حضرت فرمود، شما که دارای مودت و محبت نسبت به ما هستید؛ مورد اطمینان ما اهل بیت: هستید. این مقام، مقام خیلی بزرگی است که در این دنیا با این همه جاذبه‌های مادی، امام معصوم به انسانی اطمینان کند و بگوید من نسبت به اسرارم، به تو مطمئن هستم؛ نسبت به اموالی که سهم امام است، به تو مطمئن هستم؛ نسبت به شیعیانم، به تو مطمئن هستم؛ نسبت به دنیا و آخرت مردم، به تو اعتماد دارم؛ یعنی یک شیعه باید این حد به کمال برسد. آنان انسان را با مال، با جان، با قیافه، با حوادث اجتماعی و با پدیده‌ها و مسایل خانوادگی

مادر امام عصر(عج)، ص: 15

امتحان می‌کنند و به این راحتی کسی مورد اعتماد امام واقع نمی‌شود. انسان باید از کوران امتحانات و ابتلائات سالم بیرون بیاید و خودش را به پیغمبر (ص) و ائمه؛ نشان بدهد که عیب قابل توجهی در من نیست تا ائمه: به انسان اعتماد کنند تا از پس پرده غیبت، به خاطر اعتمادشان، مقامی معنوی را در اختیار انسان بگذارند. بعد امام هادی (ع) فرمود: بشر! از میان همه دوستان، برای سِری ناگفته، تو را انتخاب کردم؛ چون من می‌دانم، تو این خبر و این سِر را به احدی نمی‌گویی. بشر می‌گوید: عرض کردم، تسلیم هستم. بعد حضرت (ع) قلم مبارکش را برداشت و به خط ترکی رومی، روم شرقی که همین منطقه ترکیه و دامنه جبال آزارات بود، به زبان و به خط آن‌ها، نامه‌ای را نوشت و آن را در بسته تحویل من داد و دوپیست و بیست درهم هم پول به من داد که پول قابل توجهی بود و سپس به من فرمود: فردا از سامرا به جانب بغداد حرکت می‌کنی و وسط روز، در گذرگاه رود فرات می‌ایستی. آن جا، وکیلان خریدی از طرف بنی عباس و جوانان پولدار اعراب

مادر امام عصر(عج)، ص: 16

کنار معبر ایستاده‌اند و کشتی‌ها، و بلم‌ها و زورق‌هایی، به آن جا می‌آیند و پهلوی می‌گیرند و وکلای خرید بنی‌عباس و جوانان عرب برای خرید کنیز می‌آیند؛ چون در آن بلم‌ها و در آن کشتی‌ها کنیزان اسپری هست که مسلمانان آن‌ها را با پول می‌خرند. شما آن جا مواظب باش. مرد کنیزفروشی به نام عمر بن یزید با بلم می‌آید و پهلوی می‌گیرد. در میان کنیزان او، کنیزی است که دو لباس حریر بر تن اوست و يك روانداز را هم بر خود انداخته. هر کسی می‌آید او را بخرد، این کنیز قبول نمی‌کند. به هر قیمتی که می‌خواهند او را بخزند، او قبول نمی‌کند. کسی آمد که او را به قیمت سیصد دینار طلا بخرد، این کنیز به او گفت، اگر ثروت تو به اندازه ثروت سلیمان (ع) باشد و حشمت هم به عظمت حضرت سلیمان (ع) برسد، من نخواهم گذاشت که عمر بن یزید من را به تو بفروشد. من باید خودم خریدارم را پیدا کنم. يك امتیاز این کنیز، آن است که نمی‌گذارد، خریداری به او دست بزند، مثلاً بین کنیزان برود و دست بر روی شانهاش بگذارد و بگوید، من این کنیز را می‌خواهم. اگر کسی حتی به يك قدمی‌اش برسد، او فریاد

مادر امام عصر(عج)، ص: 17

می‌زند. این فریاد، به خاطر عفت، پاکی و طهارتش است؛ یعنی برای پاکی فریاد می‌زند؛ برای این که خطر می‌خواهد به عفت و ناموس مملکتی نزدیک بشود. در چنین موقعیتی باید همه داد بزنند؛ آن هم فریادی که خطر را براند و دور کند و سیطره خطر را بشکند؛ یعنی نگذارید دست نامحرمی به ناموس مسلمان‌ها برسد و حتی لباسش را لمس کند. این کنیز نمی‌گذارد، نه کسی به او نزدیک شود، و نه کسی به لباسش دست بزند، و نه کسی هم او را بخرد. هرگاه چنین شود، او فریاد می‌زند و از خود دفاع می‌کند. این‌ها علامت این کنیز است.

بشر بن سلیمان می‌گوید، من نامه و پول را برداشتم و همان روزی که وجود مبارك حضرت هادی امام علی‌النقی (ع) فرمود، رفتم تا به کنار معبر فرات رسیدم. تمام جریاناتی را که امام برام تعریف کرده بودند، من به چشم خود دیدم. امام (ع)، دفتر آفرینش و مصداق این آیه قرآن است: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» «1»

(1) 1. پ: 12.

مادر امام عصر(عج)، ص: 18

«امام مبین»، غیر از امام معصوم چه کسی است؟ همه چیز را خداوند در وجود امام معصوم شماره کرده است؛ امام به تنهایی کتاب آفرینش است، کتاب نفسی پروردگار. طبق قرآن، ما سه کتاب در این عالم داریم: کتاب تکوین، کتاب تشریح و کتاب نفسی. در وجود امام هم خطوط کتاب تشریح ثبت است و هم خطوط کتاب تکوین. وگرنه او امام نبود؛ پیشوا نبود؛ واجب الاطاعه نبود؛ بلکه او مثل بقیه، فردی معمولی بود. دیدم که این کنیز دارد تمام برنامه‌هایی را که امام هادی (ع) فرموده بود، اجرا می‌کند. عمر بن یزید گفت، خاتم! تکلیف من چیست؟ شما که همه مشتری‌ها را داری رد می‌کنی؟ گفت، من به انتخاب خودم باید مشتری انتخاب کنم. اگر من را به غیر چنین کسی بفروشی، آن خریدار ضرر می‌کند؛ چون من خودم را می‌کشم و هلاک می‌کنم؛ یعنی به قیمت جانم هم که شده، جایی که نباید قرار بگیری، قرار نگیر.

ابن‌زیاد به میثم تمار پیشنهاد بیزاری از امیرمؤمنان (ع) را داد. میثم گفت، جایگاه بیزاری،

مادر امام عصر (عج)، ص: 19

جای من نیست. ابن‌زیاد گفت، می‌دهم بر سر همان داری که تو را بر آن به صلیب کشیده‌ام، دست و

مادر امام عصر (عج)، ص: 20

پایت را قطع کنند. گفت، دست‌ها و پاهایم را قطع کن، اما جایی که داری من را به آن دعوت می‌کنی، جای من نیست؛ جایگاه انسان، ایمان است؛ کرامت است؛ عفت است؛ سداد است؛ درستی است؛ سلامت است؛ من را به آن جایی دعوت می‌کنی که جای من نیست. هر چند به قیمت جانم تمام بشود، به چنین جایی نمی‌آیم و چنین پیشنهادی را قبول نمی‌کنم.

کنیز گفت، اگر من را به کسی که من انتخاب نکردم بفروشی، من خود را هلاک می‌کنم. بشر می‌گوید: من خودم جلو آمدم و به عمر بن یزید گفتم، من نامه‌ای دارم که آن را یکی از بزرگان نوشته است؛ از این که امام (ع) به من فرموده بود، من به تو اطمینان دارم و می‌خواهم سری را به تو بگویم، می‌دانستم که نباید اسم امام (ع) را ببرم؛ چون مأمورین مخفی بنی‌عباس به دنبال این بودند که حداقل تا می‌توانند جلوی به وجود آمدن امام دوازدهم را بگیرند، و حداکثر هم به دنبال این بودند که اگر ایشان به وجود آمد، با پی‌جویی او را نابود کنند. خیلی باید آدم مورد اعتماد امام معصوم

مادر امام عصر (عج)، ص: 21

باشد که سِرِّ را فاش نکند. بشر گفت، این نامه را یکی از بزرگان نوشته و اخلاق، رفتار، کردار و وضع خود را در این نامه توضیح داده است. اگر اجازه می‌دهی، من این نامه را به این کنیز هم بدهم که بخواند تا با خواندن اوصاف صاحب نامه، اگر دلش خواست، حاضر شود به او فروخته شود. عمر نامه را گرفت و به آن کنیز داد. کنیز نامه را باز کرد.

گوش می‌خواهد ندای آشنا

آشنا داند صدای آشنا «1» کنیز کلمه به کلمه نامه را در زیر چادر عصمت و عفت نگاه کرد و مثل ابر بهار اشک ریخت، و بعد به عمر بن یزید گفت، من را به صاحب همین نامه بفروش.

بشر می‌گوید، وارد قیمت شدیم تا بالاخره هر دو نفرمان بر سر قیمت دوپست و بیست درهم توافق کردیم، و به همان دوپست و بیست درهمی که

(1) 1. عمان سامانی.

مادر امام عصر (عج)، ص: 22

وجود مبارك حضرت هادی (ع) به من مرحمت کرده بود، کنیز را به من فروخت.

برادران مؤمن و شیعه! اعتماد تا کجا؟ که امام هادی (ع) به يك مرد غریبه تنها بگوید، به بغداد برو و کنیز جوانی را بخر و او را برای من به سامرا بیاور؛ چون امام می‌داند که این مرد، نه نگاه به این کنیز می‌کند، و نه سخن اضافه‌ای با او می‌زند؛ یعنی يك شیعه باید نسبت به يك زن بیگانه و غریبه، این گونه باشد، نه اهل نگاه، و نه اهل سخن گفتن اضافه. این خواسته امام (ع) است؛ خواسته پیغمبر (ص) است؛ خواسته پروردگار است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يُعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ». «1» نسبت به این وضع موجود که ما داریم، خدا و پیغمبر و ائمه: راضی نیستند. نسبت به این تماس با با نا محرم، نسبت به این وضع پارک‌ها، نسبت به این وضع فرودگاه‌ها، نسبت به این وضع اتوبوس‌ها، نسبت به این وضع تاکسی‌ها و نسبت به این وضع

(1) 1. نور: 30-31.

مادر امام عصر (عج)، ص: 23

مغازه‌ها که در آن‌ها رعایت محرم و نامحرمی نمی‌شود، و نسبت به این وضع ناهنجار که گروهی از زنان و دختران با مو و روی باز و گاهی هم با بدن باز و با نمایش زینت‌های‌شان، در جامعه ظاهر می‌شوند. خدا، انبیاء و ائمه راضی نیستند؛ چرا که این برنامه‌ها مبدأ تولید انواع گناهان و مفساد است و سبب در هم شکسته شدن پایه‌های اساسی خانواده و جامعه، و ازدیاد طلاق و کثرت گناه می‌گردد.

راز دستور امام هادی (ع) به روایت نرجس

بشر می‌گوید: به آن کنیز گفتم، خانم! شما صاحب این نامه را شناختید که حاضر شدید به او فروخته شوید؟ گفت: مگر هنوز ایمان کامل نیست و در دلت نسبت به معرفت به فرزندان انبیاء اشکال داری. من کنیز نیستم و پادشاه‌زاده هستم. اسم من ملیکا است و دختر یشوآ فرزند سلطان روم شرقی هستم، و مادرم از فرزندان حواریونی است که به شمعون بن صفا، وصی حضرت عیسی (ع)، منتسب هستند. داستان من داستان ساده‌ای نیست. بشر بن سلیمان! امام زمان تو را بی‌علت به دنبال

مادر امام عصر (عج)، ص: 24

بردن من نفرستاده است. من حکایت بسیار عجیبی دارم که آن را برایت نقل می‌کنم، و آن را نقل کرد تا این نقل بماند و به ما برسد و ما هم از این داستان پندها، عبرت‌ها و درس‌ها بگیریم: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ». «1» جاهلان از این حکایت‌ها درس نمی‌گیرند و تنها عاقلانند که از آن‌ها درس می‌گیرند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ». «2» خانم ماجرا را چنین نقل کرد: پدر بزرگم که سلطان روم بود، من را که سیزده سالم بود و خیلی هم برایش عزیز بودم و نوه مورد علاقه‌اش بودم، صدا زد و گفت: دخترم! می‌خواهم زمینه ازدواج تو را با برادرزاده‌ام فراهم کنم. پدر بزرگم قصر را زینت کرد و تخت مهمی را گذاشت و می‌خواست پسر برادرش را بر بالای آن بنشانند. از سیصد نفر از علمای مسیحی، هفتصد نفر از بزرگان قوم و چهارهزار نفر از اشراف، اعیان و سرشناسان پایتخت هم برای این بر تخت نشستن برادرزاده‌اش

(1) 1. یوسف: 111.

(2) 2. همان

مادر امام عصر(عج)، ص: 25

دعوت کرد و بعد او را آوردند و بر روی تخت نشاندهند. همین که او بر آن تخت نشست، پایه‌های تخت از هم در رفت و سرنگون شد و پسر برادرش افتاد. کشیشان و رهبانان مسیحی به پدر بزرگم گفتند، ما فکر می‌کنیم در این برنامه نحوستی باشد. پس ما را آزاد کن که برویم. پدر بزرگم مخالفت کرد و دوباره پایه‌های تخت را برپا کردند و تخت را آماده نمودند. همین که پسر برادرش را بر روی تخت گذاشتند، همه صلیب‌هایی که منحرفان مسیحی ساخته و کنار آن تخت چیده بودند، ریختند و دوباره پایه‌های تخت از هم جدا شد و پسر برادرش هم افتاد. مجلس را جمع کردند. همه از این اوضاع متعجب بودند. پدر بزرگم خیلی متأثر و ناراحت به درون دربار رفت. شب شد و من خوابم برد. در عالم خواب، جد مادری‌ام، شمعون بن صفا را دیدم که با انسانی الهی به نام محمد بن عبدالله (ص)، پیغمبر با عظمت اسلام، رو به رو شده است. او به جد مادری من گفت، من آمده‌ام از این دختر که از نسل تو است، برای فرزندم خواستگاری کنم. بعد فرزندش را نشان داد و اسمش را برد و گفت، او امام حسن عسکری (ع) است. عیسی بن

مادر امام عصر(عج)، ص: 26

مریم (ع) به شمعون بن صفا، جد مادری‌ام گفت، به این وصلت رضایت بده که عزت و شرف خانوادگی تو در این وصلت است.

من در این جا بر روی کلمه‌ای اصرار کنم و رد بشوم: با خانواده‌ای ازدواج بکنید که باعث عزت و شرف شما باشد. در آن عالم رؤیا، عیسی مسیح (ع) به شمعون بن صفا گفت، این ازدواج را بپذیر که این پیوند مایه عزت و شرف است. پیغمبر (ص) پول کلانی را که نمی‌خواست مهر کند و کاخ هم که نمی‌خواست به عروس و داماد بدهد. مسیح (ع) که عزت و شرف را در پاکی‌ها می‌دید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً». «1» گفت،

قبول دارم. پیغمبر (ص) به مسیح (ع) فرمود، من خودم عقد این پسر و دختر را می‌خوانم، و سپس خطبه عقد را خواند و من از خواب بیدار شدم. از آن وقت من غرق در تعجب هستم که این چه خوابی بوده؟ من از ترس کشته شدن، بیم داشتم که ماجرای خوابم را برای پدر و پدرزرگم بگویم و در

(1) 1. احزاب: 33.

مادر امام عصر(عج)، ص: 27

خودم آن را پنهان نمودم. بعد از این خواب، عشق دیدار حضرت عسکری (ع) تمام وجود مرا فراگرفت و من از خوردن و آشامیدن بازماندم و بدنم ضعیف شد و به شدت بیمار گشتم. در شهرهای روم، پزشکی نبود، مگر این که پدرزرگم او را برای درمان من آورد، ولی آن‌ها از درمان من مأیوس شدند. روزی پدرزرگم به کنار تختخوابم آمد و گفت، عزیز دلم! تو هر چیزی بخوای، من آن را برای تو فراهم می‌کنم. گفتم: پدرزرگ! دلت می‌خواهد مسیح و مریم 8 به من نظری کنند و من را شفا دهند. گفت، آری، عزیزم! مریضی‌ات زندگی همه ما را به هم زده. گفتم، شما تعدادی اسپر مسلمان در زندان‌هایتان دارید، آن‌ها را آزاد کنید تا من شفا داده شوم؛ یعنی اگر می‌خواهید مریض‌هایتان معالجه شوند، غیر استفاده از دوا، کار خیر هم بکنید؛ گرفتاری را نجات بدهید؛ زیر بغل افتاده‌ای را بگیرد؛ مشکل يك مشکل‌دار را حل کنید، چنین کارهایی در علاج بیمار شما مؤثر است.

پدرزرگم که به آزادی اسرا اقدام نمود، حالم خوب شد و کمی توانستم غذا بخورم. بعد از چهار

مادر امام عصر(عج)، ص: 28

شب، خواب دیگری دیدم. این بار دیدم که دو خانم آمدند و در دو طرفم ایستادند. یکی از آن‌ها، مریم (س)، مادر عیسی (ع)، بود و دیگری هم فاطمه زهرا (س)، دختر پیغمبر اسلام. تا حضرت زهرا (س) را شناختم، دامانش را گرفتم و گفتم، خانم! اگر من را برای پسران عقد کردید، پس پسران کجاست؟ چرا نسبت به من وفاداری نمی‌کنید و به من جفا می‌نمایید؟ فاطمه زهرا (س) فرمودند، پسر من به تو چه جفایی کرده؟ گفتم، تنها يك شب من او را پیش پدرتان پیغمبر (ص) دیدم و تا حالا دیگر او را ندیده‌ام. این پسر کیست و چرا به خواستگاری من نمی‌آید؟ فاطمه زهرا (س) به من

فرمود، این امر علت دارد. پرسیدم: علتش چیست؟ ایشان فرمود، علتش این است که تو مشرک هستی و در آیین غلطی به سر می‌بری. هر چشمی که نمی‌تواند امام عسکری (س) را ببیند. گفتم: چکار کنم تا او را ببینم؟ حضرت فرمود، شهادتین را بگو و از آلودگی شرک و آلودگی آیین غلط مسیحیت پاک شو:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

مادر امام عصر(عج)، ص: 29

پاك شو اول و پس بر آن پاك انداز «1» در خواب، من با تمام وجودم، به دست حضرت زهرا (س) مسلمان شدم. بعد حضرت به من فرمود، از فردا شب به بعد، هر شب پسر من به تو سر می‌زند. دیگر، از فردای آن شب، امام عسکری (ع) را در خواب می‌دیدم. يك شب امام عسکری (ع) را خواب دیدم که به من فرمود، ملیکا! به زودی بین پدر بزرگت و مسلمانان جنگی می‌شود، سه و چهار نفر از زنان دربار را انتخاب کن و بعد برو خود را به لشکر مسلمانان نزدیک کن. مسلمانان می‌آیند تو را دستگیر می‌کنند و به بغداد می‌آورند. ما کسی را به بغداد می‌فرستیم تا تو را بیاورند. این داستان من بود.

1) 1. حافظ.

مادر امام عصر(عج)، ص: 30

مژده امام هادی (ع) به نرجس به ولادت امام عصر (عج) از او

بشر می‌گوید: وقتی خانم ملیکا را به سامره آوردم و او به خانه حضرت هادی (ع) وارد شد، در

مادر امام عصر(عج)، ص: 31

اولین باری که در بیداری چشم این انسان والا به امام هادی (ع) می افتد، حضرت به او می گوید، نرجس، و او را به اسم اصلی اش صدا می زند. بعد از او می خواهد بنشیند و به او می گوید که آیا دلت می خواهد در اولین برخوردت این مبلغ پول را به عنوان هدیه و چشم روشنی به تو بدهم، یا این که مژده ای را به تو بدهم. خوش به حال قلبهایی که از پول آزاد است. نرجس گفت: یا بن رسول الله! پول نمی خواهم و مژده را می خواهم. حضرت (ع) فرمود: به تو مژده می دهم که آن کسی که در عاقبت، تمام دنیا را پر از عدل و داد می کند، بعد از آنی که پر از ظلم و جور شده، از تو به دنیا می آید. تو این قدر پیش خدا ارزش پیدا کرده ای که ظرف وجود تو، شایستگی تربیت کردن پرچمدار عدل جهانی را دارد. او که نتیجه همه انبیاء و امامان است، از رحم تو به دنیا می آید. بعد حضرت فرمود، خواهر، حکیمه خاتون! بیا ایشان همان خانمی است که درباره او به تو می گفتم. او را ببر و حلال و حرام خدا را به او یاد بده. عبادت ها را به او یاد بده؛ یعنی اگر می خواهید ظرف وجودتان، شایستگی

مادر امام عصر (عج)، ص: 32

منابع فیض حق را پیدا کند، عبادت خدا کنید و رعایت حلال و حرامش را بنمایید. «1» حکیمه خاتون يك روز آمد و به برادرش حضرت هادی (ع) گفت: این دختر همه تعالیم دین را یاد گرفته است و به زیبایی هم خدا را عبادت می کند. بعد حضرت فرزندش، امام حسن عسکری (ع)، را صدا زد و به او فرمود: پسر! این دختر، لایق آن شده که من او را برای تو عقد کنم. سپس او را برای امام عسکری (ع) عقد کرد و پس از گذشت مدتی، حضرت نرجس (س) به شوهرش، امام عسکری (ع)، گفت: به من مژده شده بود که من حامله می شوم، ولی چرا چنین نشدم؟ حضرت به او فرمود: شما الان حامله هستی، ولی حاملگی ات، مثل حاملگی مادر موسی است. این سر خداست که در شکم تو می باشد. این حجت خدا و بقیه الله است. هر چشمی نباید او را ببیند و هر گوشه ای نباید صدایش را بشنود تا شب پانزده شعبان که به منزله شب قدر است. در شب پانزدهم، امام عسکری (ع) فرمود: امانت خدا امشب بی درد به

(1) 1. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص 418-423.

مادر امام عصر (عج)، ص: 33

دنیا می آید؛ یعنی با خدا، پیغمبر و امامان بسازید که همه دردها علاج است. بی درد به دنیا می آید. نیمه شب بود که حضرت حجت (عج) به دنیا آمد. مادرش می گوید، به محض این که حضرت از بدن من جدا شد، صدایش در آمد: اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله، و همین طور ادامه داد و شهادت داد به امیر مؤمنان (ع)، به حضرت مجتبی (ع)، به حضرت سیدالشهداء (ع)، به زین العابدین (ع)، به امام باقر (ع)، امام صادق (ع)، به موسی بن جعفر (ع)، به حضرت رضا (ع)، به حضرت جواد (ع)، به حضرت هادی (ع) و به پدر بزرگوارش و به عنوان امامان واجب الطاعه به آنان سلام کرد. بعد امام عسکری (ع) گفت: او را پیش من بیاورید. در همان آغوش اول، امام (ع) به شانه فرزندش نگاه کرد و دید بر شانه اش این آیه مهر خورده: «و نُزِيْدُ اَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتَضَعُوْا فِي الْاَرْضِ وَ نُجْعَلُهُمْ اِيْمَةً وَ نُجْعَلُهُمُ الْوَارِثِيْنَ». «1»

(1) 1. قصص: 5.

مادر امام عصر (عج)، ص: 34

خدایا! ما را از شیعیان واقعی امام زمان قرار بده. خدایا! ما را مورد محبت امام عصر قرار بده. خدایا! به احترام امام زمان (عج) اسرائیل را نابود کن و مسلمانها را پیروز فرما. دین ما، کشور ما را از حوادث حفظ فرما و دختران و پسران ما را از شرّ فرهنگ غرب در امان و محفوظ بدار.